شباهت مضمون در دکامرون و نفحات الانس

عطارپور، اردوان

1-درآمد

دکامرون،یکی از آثار برجسته‏ی ادبیات کلاسیک ایتالیاست که‏ حدود ششصد و پنجاه سال پیش توسط جووانی بوکاچیو به رشته‏ی‏ تحریر در آمده است.استاد حسین الهی قمشه‏ای معتقد است که‏ دکامرون یکی از صد کتاب برجسته‏ی جهان است.هرچند که باور این سخن جای تأمل دارد،لیکن از این مطلب نمی‏توان غافل شد که تا این زمان،دکامرون یکی از کتاب‏های مطرح جهان بوده است.

این کتاب،شامل یک صد داستان کوتاه است و نویسنده سعی‏ نموده است تا در هریک از آن‏ها،پیامی اعتقادی یا اخلاقی را به‏ خواننده منتقل نماید.نوعی طنز لطیف و زیرکانه نیز چاشنی‏ داستان‏هاست که جذابیّت کتاب را افزون می‏کند.

2-داستان ایتالیایی قدّیس دروغین

اولین داستان این مجموعه که«نبوغ مسیحیت»نام دارد، حکایت بازرگانی ثروتمند و معتبر است که چون ناچار شده بود به‏ همراه برادر پادشاه فرانسه به توسکانی برود،لذا برای دریافت‏ مطالباتش،افرادی را به استخدام درآورد،لیکن در مورد وصول طلب‏ از اشخاص در شهر بورگونی دچار مشکل شده بود،بدین لحاظ که‏ مردم دیار بورگونی،جماعتی حقه‏باز و ذغل کار بودند.مدت‏ها در این باره تأمل و تفکر کرد که چه کند؟و چه‏گونه مطالبات خویش را وصول کند؟تا سرانجام مردی به نام چاپلتو را که از دیرباز می‏شناخت،برای این مأموریت انتخاب کرد،مردی که از هیچ نوع‏ جنایت،قتل نفس،زنا،لواط،قسم دروغ،تمسخر کردن مقدّسات و ایجاد عناد و نفاق و کینه بین مردمان،روی گردان نبود و در یک‏ عبارت،چاپلتو نابه‏کارترین فردی بود که تا آن زمان پا به عرصه‏ی‏ وجود نهاده بود.

به‏هرحال،قرار بر این شد که چاپلتو به بورگونی برود و طلب‏ بازرگان را وصول کند و درصد قابل توجهی از آن را هم به عنوان‏ دستمزد و حق الزحمه بردارد.بدین ترتیب،روانه‏ی آن دیار شد و بنا به سفارش جناب بازرگان،در خانه‏ی دو برادر فلورانسی که رباخوار بودند،مسکن گزید.ولی چاپلتو که دیگر دوران پیری و کهولت را طی می‏نمود،در همان روزهای اول ورود بیمار شد و در بستر افتاد. برادران فلورانسی که میزبانان او بودند،هرچه دوا و درمان کردند، مؤثر واقع نشدو حال و وضع چاپلتو روزبه‏روز بدتر شد،چنان‏که در آستانه‏ی مرگ قرار گرفت.مرگ چاپلتو با توجه به بی‏اعتقادی‏ مفرطی که داشت،بدون اقرار به گناه نزد کشیش در منزل دو برادر فلورانسی،با توجه به تعصبات مذهبی آن زمان،می‏توانست باعث‏ بروز مشکلات جدی برای آن دو برادر شود.لذا از ای بابت سخت‏ نگران شدند.چاپلتو از این موضوع بو برد و آن‏ها را دلداری داد و گفت:نگران نباشید،من مراسم مذهبی را به جا می‏آورم،بدین شرط که عالم‏ترین و مقدس‏ترین پدر روحانی شهر را بر بالین من احضار کنید.

دو برادر رفتند و کشیشی پیر را که عمر را به عصمت و طهارت‏ گذرانده بود و نزد شهروندان اعتباری فوق العاده اشت،بر بستر چاپلتو حاضر کردند.کشیش پیر سؤالات خویش را به منظور دریافت‏ اقرار به گناه از سوی چاپلتو به امید سبکی بار گناه و آمرزش الهی‏ آغاز کرد،ولی چاپلتوی شیّاد که در واپسین دقایق حیات هم دست از نیرنگ و خدعه برنداشته بود،چنان کشیش را فریب داد که در نهایت‏ نظر کشیش بر آن قرار گرفت که چاپلتو حقیقتا از بندگان خاص‏ خداست!

لذا در پایان مراسم اقرار،به مرد محتضر گفت:چاپلتو به یاری‏ خداوند به زودی شفا خواهی یافت،مع هذا هرگاه خداوند بنابر مشیّت‏ خود روح متبرّک و آماده به سفرت را به نزد خود بازگردانید،آیا می‏پذیری که جسدت در قلمرو روحانی ما به خاک سپرده شود؟

چاپلتو که هم‏چون چشمه‏یی جوشان می‏گریست و در طول اقرار دروغین خود بارها چنین کرده بود،گفت:آری عالی‏جناب،من هیچ‏ نمی‏خواهم جسدم در جای دیگر دفن شود،چرا که من همواره به‏ طریقت شما اخلاص و ایمانی خاص داشته و دارم.

ساعاتی پس از این مراسم،چاپلتو جان‏به‏جان آفرین تسلیم کرد. با اعلام خبر مرگ چاپلتو،کشیش پیر که اعترافات او را شنیده بود،با ارشد صومعه گفت‏وگو کرد و آن‏گاه در حضور تمام برادران روحانی‏ که گرد آمده بودند،از روی شواهد و نتایج اعترافات چاپلتو ثابت کرد که این مرحوم،مردی مقدس بوده است و امید است که خداوند با وساطت و شفاعت او،معجزات بسیار در آن سرزمین متحقق گرداند. بنابراین،به آنان توصیه کرد که جسدش را با عزت و احترام در قلمرو خود بپذیرند.ارشد صومعه و برادران روحانی دیگر هم از فرط خوش‏باوری به توصیه‏ی او عمل کردند،لذا جنازه‏ی چاپلتو به طرزی‏ باشکوه از سوی مردم تشییع و به کلیسا حمل گردید.

بار دیگر کشیش پیر بر منبر رفت و در حضور عموم مردم شهر شروع کرد به بیان مطالبی از زندگانی معنوی اقرارکننده‏ی خود،از روزه‏داری‏ها،عصمت،بکارت،پاکی روح و...چنان‏که ضمیر معنوی‏ مردم به هیجان آمد و با فشار و تنه زدن به هم،سعی بر آن داشتند که هرچه زودتر خود را به جسد مرحوم«عاقبت به خیر شده» برسانند و بر دست و پای او بوسه زنند.سپس تمام لباس‏های او را به‏ رسم تبرّک از تنش کندند و به هرکس که اندک پاره‏یی رسید،از شادی عرش را سیر کرد.

شب که آمد،جنازه‏ی او را با اعزاز و اکرام در صحن کلیسا و در گوری مرمرین به خاک سپردند.

از صبح روز بعد هم مردم دسته‏دسته به زیارت آمدند و ضمن‏ ادای احترام،شمع‏ها بر مزارش روشن کردند و دعاها خواندند و نذر و نیازها کردند.صیت شهرت زهد و تقدس او تا درجه‏یی بالا گرفت‏ که«سن چاپلتو»نامیدندش.

بعد از چندی مردم مدعی شدند که خداوند به نام او معجزات‏ متعددی را به ظهور رسانیده است؛و هرکس از روی صدق نیّت به‏ آن قدیس ملتجی شود،دست خالی از آن بارگاه باز نخواهد گشت.

بوکاچیو با بیان این داستان،بدون این‏که بر صحت اعتقاد مردم‏ اظهار تردید نماید،به نتیجه‏گیری جالبی دست پیدا می‏کند،و آن‏ این‏که:خداوند نه بر نادانی و غفلت و اشتباه ما که بر خلوص و صدق‏ نیّت ما می‏نگرد و حتا اگر به اشتباه،ولی از روی صفا و خلوص‏ بدکاره‏ای را به جای یک قدیس مورد ستایش قرار دهیم و از او بخواهیم که واسطه‏ی فیض الهی شود،برکاتی که از روح یک‏ قدیس بروز می‏نماید،بر ما پدیدار خواهد شد،زیرا خداوند بسیار بخشنده است و نادانی ما را بر ما نمی‏گیرد.گویی که او به دنبال‏ بهانه‏یی می‏گردد تا بدان مناسبت،بنده‏ی خطاکار و غافل را در سایه‏ی عنایت خویش قرار دهد.

3-داستان نفحات الانس جامی

باری،از ادبیات ایتالیا به در آییم و سپاس گوییم مر ایزد مهربان‏ و خالق توانا را،و حکایتی با مضمون مشابه از ادبیات کلاسیک‏ ایران زمین،به خوانندگان ماهنامه‏ی حافظ ارمغان کنیم.

شیخ عبد الرحمان جامی در ششصد سال پیش در نفحات الانس‏ آورده است که:ابو عبد اللّه المشتهر به بابویی از کزدان بود.وی روزی‏ به مدرسه‏یی در شهر شیراز در آمد،دید که طلبه‏ی علم به درس و مباحثه مشغول‏اند.گفت:من می‏خواهم از علوم شما چیزی بیاوزم. آنان که او را مردی ساده‏دل یافته بودند،گفتند:اگر می‏خواهی‏ دانشمند شوی،امشب ریسمانی از سقف خانه‏ی خود بیاویز و پای‏ خود را بدان محکم ببند و چندانکه توانی بگوی:کز بره عصفره؛که‏ ابواب علم بر تو گشاده خواهد شد!و ندانست که او را استهزاء می‏کنند.

برفت و چنان کرد و به حسن نیّت و صدق یقین،آن‏چه تلقین‏ کرده بودند،همه شب تکرار کرد،تا در سحری حضرت حق سبحانه‏ و تعالی بر دل وی ابواب علم لدنّی بگشاد و سینه‏ی وی به انوار قدس منشرح شد.ولیّی شد عالم که به هر مسأله غامض جواب‏ گفتی و بر هر معاند و معارض غلبه کردی.

حافظ:جامی جایی دیگر هم می‏گوید:

لبیک گفت لطف تو هر جا برهمنی‏ بر جای یا صنم به خطا گفت یا صمد

شبیه این داستان را در بعضی متون-البته به تسامح-در حق‏ بابا طاهر عریان گفته‏اند که او در زمستان سرد به مدرسه‏یی‏ رفت.طلاب علوم را دید که به درس مشغول‏اند.از آن‏ها خواست که به او هم علم بیاموزند.او را گفتند که باید شب،یخ‏ حوض مدرسه را بشکند و در حوض غسل کند تا ابواب علم بر او مفتوح شود.او چنین کرد و عالم شد و گفت:امسیت کردیا و اصحبت عربیا.

دوست ارجمند،جناب آقای رضا فاضلی

با کمال تأسف و تأثر،درگذشت عموی مکرم بزرگوارتان،فقید سعید مغفور مبرور،جناب آقای جواد فاضلی(فرزند مرحوم‏ آیت اللّه فاضل خوانساری)را به حضور جناب‏عالی و بازماندگان محترم آن مرحوم تسلیت عرض می‏نماییم.

پروفسور حسن امین:مهندس ایرج حسابی؛ابراهیم‏ حسینجانی؛حسین شهسوارانی؛سید غلام حسین قرشی

دوست دانشمند،جناب آقای دکتر مهدی ماحوزی

با کمال تأسف و تأثر،درگذشت خواهر ارجمندتان(فرزند مرحوم آیت اللّه ماحوزی)را به حضور جناب‏عالی و بازماندگان محترم آن مرحوم تسلیت می‏گوییم.

هیأت مشاوران علمی و کارکنان ماهنامه‏ی حافظ